

# فرهنگ

شماره ۲ اردی بهشت ۱۳۰۷ صفحه ۳۷ \*

بقلم آقای سعید نفیسی

## شیخ زاهد گیلانی

- ۲ -

اوقات او بزراعت میگذشته و زمین برنجزاری داشته است که آنرا «عاشقه امیر» می گفتند.

اوقات او در گیلان بیشتر در سیاهرود بوده و گاهی نیز در ده «هلیه کران» (۱) از بابوک «خانبلی» اقامت میکرد، از یک طرف به سفیدرود و از طرف دیگر به دریای خزر نزدیک بوده است چنانکه مؤلف کتاب مذکور می نویسد که از اقامت گاه وی قالب دریا نزدیک نیم فرسنگ مسافت بود و بهمین جهت گاهی به لب دریا می نشسته است. دوزن داشته است یکی در سیاهرود و دیگری در هلیه کران. یکی از این زنان را در اواخر عمر بسن هفتاد یا هشتاد سالگی (زیرا که در کتاب هردو روایت است) گرفته است و آن دختر

(۱) در کتاب «سلسله النسب صفویه» تألیف شیخ حسین بن شیخ ابدال پیر زاده زاهدی چاپ بران ۱۳۴۳ (شماره ۶ از انتشارات ایرانشهر) بجای «هلیه کران» همه جا «حلیه کران» ثبت است

اخی سلیمان نام خادم او بود که از او یک پسر داشت و یک  
 دختر، پسر حاجی شمس الدین محمد نامیده میشد و دختر بی بی  
 فاطمه که او را بشیخ صفی الدین اردبیلی داد و از او فرزندان  
 صفی الدین زائیده شدند و از آنجمله شیخ صدرالدین پسر شیخ  
 صفی الدین و این زن قبل از رحلت شیخ زاهد درگذشت. حاجی  
 شمس الدین محمد در گرم کوه گرشاسفی یعنی ساحل بحر خزر  
 در قلمرو آذربایجان ساکن شد و هزار او در آنجا است و اولاد  
 وی در آن ناحیه ماندند. پسر ارشد شیخ زاهد جمال الدین  
 علی نام داشته که در موقع مرگ پدرش بقول مؤلف «سفیدریش»  
 بوده است و از این قرار می بایست بیش از پنجاه سال داشته باشد.  
 دختر دیگری نیز داشته است که در نکاح مولانا نجم الدین  
 اوتادی بوده.

غیر از اخی سلیمان خادم دیگری داشته است با اسم محمد  
 خلیلان و رجب نام غلامی و گاهی بکوه آب گرم در  
 کوهستان گیلان با عیال خود میرفت و گاهی بکوه  
 سرداب سر که تابستانگاه است

اما سفر های او : نخستین سفر وی به کشتاسفی آذربایجان  
 در ساحل بحر خزر بود و در آن زمان پادشاه آندیار  
 شیروانشاه اخستان بود و پسری داشت سیامک نام که بحکم  
 ارغونخان (۶۸۳ - ۶۹۰) پادشاه مغول کشته شد. ظاهراً

بشمال آذربایجان سفرهای بسیار کرده زیرا که در مجاورت خود با شیخ صفی الدین هم بزبان اردبیلی و هم بزبان گیلانی مکالمه می کرده است و در آن کتاب اغلب از نقاط آن حدود را نام میبرد که بدانجا رفته است، چون شیروان و آب گرم کوه سبلان و نوشهر و شناوند و جلگه موقان و بخیا و پیشکین و سراب و آلا روق و به اردبیل ندرز رفته و در اطراف آن شهر در ده کلخوران که اقامت گاه خانواده شیخ صفی الدین بوده است چندی متوقف شده و در رجعت از کشتا سفی از راه دریا به خانبلی برگشته است.

در شتاوند باغازان خان پادشاه مغول (۶۹۴ - ۷۰۳) ملاقات کرده و سه بار وی را با پادشاه مرزبور ملاقات دست داده است: بار اول در شتاوند، بار دوم در کشتاسفی و بار سوم در موقان که غازان خان بد آنجا ارود زده بود و شیخ ایشقاعت از ملک احمد اصفهبد گیلان نزد او رفت.

ملک رکن الدین احمد در زمان شیخ سپهبد و حکمران ناحیتی از گیلان بود و بشیخ زاهد اعتقادی نداشت و حاجی آملی نامی را که نسبت خویش را به شیخ صدر الدین مرندی میکرده است بر شیخ زاهد رجحان میگذاشت ولی باین همه ظاهراً شیخ دوبار در دستگیری او نزد غازان خان شفاعت کرده است: یک بار خود به اردوی شاه رفته، چنانکه گذشت، و بار دیگر جمال الدین علی فرزند خویش

اخى سلیمان نام خادم او بود که از او يك پسر داشت و يك  
 دختر، پسر حاجی شمس الدین محمد نامیده میشد و دختر بی بی  
 فاطمه که او را بشیخ صفی الدین اردبیلی داد و از او فرزندان  
 صفی الدین زائیده شدند و از آنجمله شیخ صدرالدین پسر شیخ  
 صفی الدین و این زن قبل از رحلت شیخ زاهد درگذشت. حاجی  
 شمس الدین محمد در گرم کوه گرشاسفی یعنی ساحل بحر خزر  
 در قلمرو آذربایجان ساکن شد و وزار او در آنجا است و اولاد  
 وی در آن ناحیه ماندند. پسر ارشد شیخ زاهد جمال الدین  
 علی نام داشته که در موقع مرگ پدرش بقول مؤلف «سفیدریش»  
 بوده است و از این قرار می بایست بیش از پنجاه سال داشته باشد.  
 دختر دیگری نیز داشته است که در نکاح مولانا نجم الدین  
 اوتادی بوده.

غیر از اخى سلیمان خادم دیگری داشته است با اسم محمد  
 خلیلان و رجب نام غلامی و گاهی بکوه آب گرم در  
 کوهستان گیلان با عیال خود میرفت و گاهی بکوه  
 سرداب سر که تابستانگاه است

اما سفر های او : نخستین سفر وی به کشتاسفی آذربایجان  
 در ساحل بحر خزر بود و در آن زمان پادشاه آندیار  
 شیروانشاه اخستان بود و پسری داشت سیامک نام که بحکم  
 ارغونخان (۶۸۳ - ۶۹۰) پادشاه مغول کشته شد. ظاهراً

بشمال آذربایجان سفرهای بسیار کرده زیرا که در محاورات خود با شیخ صفی الدین هم بزبان اردبیلی و هم بزبان گیلانی مکالمه می کرده است و در آن کتاب اغلب از نقاط آن حدود را نام میبرد که بدانجا رفته است، چون شیروان و آب گرم کوه سبلان و نوشهر و شناوند و جلگه موقان و بخیا و پیشکین و سراب و آلا روق و به اردبیل نیز رفته و در اطراف آن شهر در ده کلخوران که اقامت گاه خانواده شیخ صفی الدین بوده است چندی متوقف شده و در رجعت از کشتا سفی از راه دریا به خانبلی برگشته است.

در شتاوند باغازان خان پادشاه مغول (۶۹۴ - ۷۰۳) ملاقات کرده و سه بار وی را پایادشاه مزبور ملاقات دست داده است: بار اول در شتاوند، بار دوم در کشتاسفی و بار سوم در موقان که غازان خان بد آنجا ارود زده بود و شیخ بشفاعت از ملک احمد اصفهبد گیلان نزد او رفت.

ملک رکن الدین احمد در زمان شیخ سپهبد و حکمران ناحیتی از گیلان بود و بشیخ زاهد اعتقادی نداشت و حاجی آملی نامی را که نسبت خویش را به شیخ صدر الدین مرنندی میکرده است بشیخ زاهد رجیحان میگذاشت ولی باین همه ظاهراً شیخ دوبار در دستگیری او نزد غازان خان شفاعت کرده است: یک بار خود به اردوی شاه رفته، چنانکه گذشت، و بار دیگر جمال الدین علی فرزند خویش

را باصفی‌الدین بشفاعت فرستاده‌است و هر دو بار شفاعت شیخ کارگر آمده و ملک احمد را رها کرده‌اند و غازان خان در سلك مریدان شیخ بوده‌است و عاقبت در موقعیکه شیخ در اردبیل بود و ارغون خان نیز بد آنجا آمد ملک احمد به جنگ ارغون خان به اردبیل آمده بود و در همان جنگ در دامن ماره کوه در حوالی سراب کشته شد. در باب این ملک رکن‌الدین احمد سپهبد گیلان کتاب صفوة الصفا مشحون از اشتباهات تاریخی است زیرا که در تاریخ سلاطین مغول ثبت است که چون الجاتیو سلطان محمد خدا بنده (۷۰۳ - ۷۱۶) بتسخیر گیلان برآمد و از راه آذربایجان بر گیلان تاختن گرفت امیر چوپان را که یکی از امرای سپاه او بود با ستارا فرستاد و رکن‌الدین احمد حکمران آستارا باستقبال امیر چوپان آمد و سلطان محمد خدا بنده حکومت او را با ستارا شناخت و رکن‌الدین احمد سپهبد مغول را به گسکیر راهنمایی کرد و همین مقدمه فتح گیلان بدست سپاه الجاتیو بود.

از این قرار رکن‌الدین احمد تا زمان سلطنت الجاتیو (۷۰۳ - ۷۱۶) زنده بود و حال آنکه مؤلف کتاب مینویسد که در جنگ ارغون خان (۶۸۳ - ۶۹۰) کشته شده‌است و بعد آنرا در سلطنت غازان (۶۹۴ - ۷۰۳) زنده و دستگیر شده این پادشاه می‌شمارد و البته بین آنچه در تاریخ ثبت است با گفته او مغایرت بسیار است و نیز گفته او را تناقض فاحش است.

و هم از آذربایجان شیخ زاهد در ده آاروق باخواجه شمس الدین صاحب دیوان جوینی وزیر معروف تکودار سلطان احمد که بسال ۶۸۲ کشته شده است ملاقات کرده .

وقتی هم مردم مراغه شیخ زاهد را بارشاه خود دعوت کرده اند ولی اجابت نکرده و شیخ صفی الدین را از جانب خود بدان مهم به مراغه فرستاده است . وقتی نیز ملک احمد سپهبد گیلان او را بخود خوانده است .

گذشته از این سفرها سفری نیز به بسطام و سفر دیگر بشیراز کرده است در اواخر عمر چشم او مکفوف شده و نابینا بود و صفی الدین خلافت او داشت چنانکه اغلب از گرشاسفی وارد بیل و از ده کل خوران بگیلان بخدمت پیر خود میرفته است و صفی الدین در آغاز کار خود بذوق دیدار وی مایل گشت و از آذربایجان بگیلان رفته و مجذوب و مرید و جانشین او شده است .

مؤلف این کتاب رحلت شیخ زاهد را بصراحت در ماه رجب سال ۷۰۰ نوشته است و در بیان رحلت وی چنین روایت میکند :  
 «... چون او آخر حال شیخ زاهد بود مردم را اختلاف و مناقشه برخاست که مرقد مبارک شیخ کجا باشد ، جماعت کشتاسفی میخواستند که در کشتاسفی باشد و شیخ زاده جمال الدین میخواست که بچوماق آباد موقان و وشناوند باشد جهة آنکه مجال زراعت و عمارت بسیار دارد ، میخواست که آنجا متوطن گردد و بزراعت مشغول شود ، شیخ

زاهد میخواست که درسیا هرود گیلان باشد... و فرمود ما را  
 نیز کسی دیگر بیرونست اورا طلب داریم تا صواب در چیست؛ گفتند  
 شیخ آن کیست، فرمود که صفی. پس فرمود که کسی میخواهم  
 برود اورا بزودی بمن رساند... و شیخ از آن وقت در سورمرده  
 بود که آن موضع از محمود (آباد) کهن بیک روز دور تر بود  
 و این محمود آباد کهن اکنون آب فرو گرفته است و از  
 محمود آباد تا به اردبیل هفت روز راه است و از این موضع سور  
 مرده بار دبیل هشت روز راه باشد... نماز خفتن بحضرت شیخ  
 زاهد رسید (یعنی صفی الدین رسید)، چون خبر برسانیدند، فرمود  
 هر چه زودتر پیش منش آورید، هم چنانکه است؛ پس با جامه  
 و آلات راهش بشیخ رسانیدند. چون زیارت دست بوسی دریافت  
 فرمود شیخ زاهد که صفی مرا در دست اینها تنها بگذاشتی. پس بشر  
 باشیخ صفی الدین گفت که چون وقت پرواز مرغ جان باشیانست  
 هر یکی در این باب سخن میگویند و رأی میزنند: یکی کشتا صفی  
 اختیار میکند، و یکی چوماق آباد اختیار میکند و یکی شیروان.  
 تو چه میگوئی و مصلحت چه باشد؟ شیخ صفی الدین گفت چون  
 دانستم خاطر مبارک شیخ مایل طرف گیلانست گفتم: شیخ  
 گیلان مقام و مسکنی است و جای خوش؛ شیخ زاهد فرمود که  
 من همان میخواهم، ترتیب راه و تدبیر رفتن می باید کردن،  
 چنانکه کسی را اطلاع نباشد. پس شیخ صفی الدین با هستگی تدبیر

کشتی کرد و مهیا گردانید و در آنجا جای پا کیزه و نرم ساخت  
و آنچه مایحتاج بود راست کرد و بحضورت شیخ آمد و اعلام کرد  
و حال آنکه جماعت غلبه از اطراف با سلاح ایستاده بودند و راهها  
نگاه میداشتند و شیخ صفی الدین شیخ زاهد را بروز از خانه مخفی بیرون  
بیاورد و در کشتی نشاند و بر آن جماعت غلبه هول و دهشتی فرود  
آمد که هیچ را شعور و وقوف نبود تا شیخ در کشتی نشاند و  
روانه شد و قریب میانه دریا رسید، پس آن جماعت را خبر کردند  
.... و چون از آنجا به لنگر کنان رسیدند شیخ صفی الدین بیرون  
آمد و از برای شیخ محفه ترتیب فرمود و جای نرم ساخت و  
شیخ زاهد را از کشتی بدر آورد و در آن محفه بنشاند و شیخ زاهد  
را عظیم خوش آمد ... و از آنجا چند کس محفه شیخ برداشتند  
و بسیا ورود آوردند؛ چون بدان مقام رسیدند که اکنون حصیره  
متبرکه که شیخ است فرمود صفی محفه را اینجا فرو نهید. چون  
فرو نهادند و دست مبارک بر آورد و بر روی فرو کرد و گفت الحمد لله  
گور بگور گاه آوردم و شیخ صفی الدین این موضع را نشان کرد  
... پس شیخ زاهد را از آنجا بخلوت بردند و مدت چهارده  
روز صاحب فراش بود ... و چون چهارده شبانه روز برین  
بگذشت فرمود صفی فردا از اول روز بعد از اشراق زمان رحلت  
... خواهد بودن ... چون روز دیگر شد ... جان مطهر  
بقرب جانان فرستاد ... پس در مرقد منور معطرش بر اجابت

دفن صوری قیام نمودند .... و حرمی گرد آن بساختند ...  
 و حظیره متبرکه پیدا کردند که کراماتی از آنجا بظهور آمده است ...  
 اندکی پس از ذکر این حکایت مؤلف مزبور مینگارد:

«... بعد از سی سال که شیخ زاهد بحیوة باقی رسیده بود صندوق  
 بالائین مرقد مطهر کهنه شده بود و شیخ صفی الدین صندوقی  
 دیگر از نو ترتیب کرده بود و میخواست که بر مرقد متبرک  
 نهد و آن صندوق کهنه را برداشتنند؛ تا بوقت منور شیخ پیدا  
 شد، سر تابوت برداشتنند، پوشش متبرک هم چنان سفید و تازه  
 یافتند و جسم مبارکش برقرار و هیچ تغییری نشده... استاد شمس  
 نجار میخواست که از تابوت متبرکش بتراشد، از برای تبرک،  
 چون تیشه بر آن زد تیغ تیشه باز نشست و از تابوت تراشه برنخواست...»  
 و نیز در همان کتاب ثبت است:

«... از مشاهیر است و مشاهده خلایقی که دریا اطراف  
 مزار متبرک (یعنی تربت شیخ زاهد) هم چنانکه از طرف  
 بوته سر و از طرف معده کران که یمین و یسار مزار  
 متبرک است تا بدامن کوه بگرفت و از اطراف مزار بسی  
 برنجزار بگرفت و آب تا قریب مزار متبرک بگرفت،  
 چنانکه تموج دریا در خندق حوضیره میزد. پس سید الاقطان  
 حاجی شمس الدین (پسر کوچک شیخ) با کرات در این معنی با  
 شیخ صدر الدین (پسر شیخ صفی الدین و دخترزاده شیخ زاهد) مشورت کرد